

سیدمحمد رضا بهشتی

دو نظریه در باب زیبایی‌شناسی طبیعت

در باب زیبایی‌شناسی طبیعت، در طی سه دهه اخیر، دو نظریه مهم رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. پیروان هر یک از این دو نظریه کوشیده‌اند تا به لحاظ تاریخی مقتضیات پیدایش نگاه زیبایی‌شناختی به طبیعت را تحلیل کنند. در این مقاله به بررسی اجمالی این دو نظریه می‌پردازیم.

نخستین نظریه در این باب از آن یوآخیم ریترا، فیلسوف نام‌دار معاصر آلمانی و بنیان‌گذار و ویراستار فرهنگ‌نامه تاریخی فلسفه^۱، است. این اثر بی‌تردید از مهم‌ترین آثار نیمه دوم سده پیشین در تحقیقات تاریخی-فلسفی اروپاست. او به سال ۱۹۶۳ در کتاب منظره^۲ به تحلیل نظام‌مند و همچنین تاریخی شرایط پیشینی «منظره» دیدن طبیعت پرداخته است. مطابق نظر ریترا، پدید آمدن نگرش زیبایی‌شناختی به طبیعت صرفاً با انحلال تصویر دیرینه مابعدالطبیعی از عالم، آن هم برای جبران زوال الگوهای تفسیری فراگیر و نیز فقدان پیوند مستقیم با طبیعت در زیست‌جهان بشری، ممکن بود. این پیوند با برقراری نوعی رابطه مالکیت و تملک صنعتی طبیعت از طریق «کار»، آن‌گونه که هگل و مارکس بعداً تعریف کردند، حاصل شده بود. به همین سبب، این نگرش زیبایی‌شناختی، یعنی طبیعت را

1) Joachim Ritter
(1903-1974)

2) *Historisches
Wörterbuch der
Philosophie*

3) *Landschaft:
Zur Funktion des
Ästhetischen in der
modernen Gesellschaft*

«منظره» دیدن، تازه از ثلث سوم سده هجدهم میلادی ممکن شد و در تحلیل امانوئل کانت^۴ از «زیبای طبیعی»^۵ و «والای طبیعی»^۶ نمود یافت.

البته به لحاظ تاریخی و موضوعی، چنین رویکردی به طبیعت در بستری از سنت فکری و فلسفی یونان شکل گرفت که در آن، آدمی خود را مشاهده‌کننده عالم منظم و آراسته می‌دانست و از آن به «کاسموس» (cosmos, κόσμος) تعبیر می‌کرد. مصدر «کاسمین» (cosmein) در زبان یونانی در اصل به معنای نظم بخشیدن و آراستن است و معنای نظامی آن «لشکرآرایی» بوده است. زیورآلات زنان را نیز بدین سبب «کاسمتیکا» (cosmética) می‌نامیدند که اجزای آنها (همانند دانه‌های گردن‌بند) به گونه‌ای منظم در کنار یکدیگر قرار می‌گیرد و موجب آراستگی می‌شود.^۷ در گرایش فیثاغوری و افلاطونی در فلسفه یونان باستان، فلسفه، در معنای ثئوریا^۸، مشاهده عالم نظام‌مند یا کاسموس بود، آن هم به شهودی فراحسی.

4) Immanuel Kant
(1724-1804)

5) das Naturschöne

6) das Naturerhabene

7) W. Kranz, "Kosmos",
Archiv für
Begriffsgeschichte,
(Bonn, 1955).

8) theoria

9) physis

10) medial

11) arche geneseōs
kai pthōra

12) Aristotle, *Metaphysica*.

13) pan

در کنار این نوع نگاه به طبیعت، نگاه ارسطویی به آن است، که طبیعت را همان «فوزیس»^۹ می‌بیند. بُن «فو» (φύ) در زبان یونانی در مصدر مجهول یا مدیال^{۱۰} «فوئستای» (phyesthai) به معنای «بالیدن» و «برآمدن» و برگرفته از عالم گیاهی است. از این منظر، طبیعت مبدأ اشیا و اصل حاکم بر پیدایش و زوال آنهاست: «آرخه گنسئوس کای فثورا»^{۱۱} در هر دو نگرش، یک وجه مشترک بارز ملاحظه می‌شود: طبیعت یک «کل»^{۱۲} و امری الوهی و یزدانی است. تفاوت مهمی که ریتز در میان تلقی عهد باستان از طبیعت و درک جدید زیبایی‌شناختی از آن می‌بیند این است که، در ثئوریای عهد باستان، طبیعت به سبب «کل» بودن قابل دریافت و تحقق در محسوس نبود. این نگرش هم در کل عهد باستان، اعم از دوران اساطیری و پیش‌سقراطیان و دوره کلاسیک، حاکم بود و هم در دوره متأخر هلنیستی، به ویژه تفکر افلاطونی، و، فراتر از آن، در

دورهٔ آبی کلیسا^{۱۴} و فلسفهٔ مسیحیت؛ و این به رغم همهٔ تفاوت‌هایی است که در گرایشهای فلسفی این دورانها وجود داشت. از دید آوگوستین قدیس، تماشای طبیعت و زیبایی‌اش و لذت بردن از آن تنها زمانی مجاز است که، فراتر از ادراک حسی صرف، آن را آفریدهٔ خدا ببینیم و، در آن، «کل» را به عیان مشاهده کنیم. اگر تماشای طبیعت و سپردن خویش به زیباییهای آن جز بدین غایت باشد مایهٔ دوری از خداوند و بازماندن انسان از طی مسیر رستگاری و، در نتیجه، امری است مذموم و گناه‌آلود.

ریتزر در کتاب منظره به ماجرای صعود پترارک^{۱۵} از کوه ونتو^{۱۶} در ۲۶ آوریل سال ۱۳۳۶م اشاره کرده است.^{۱۷} پترارک گفته که در چنین روزی، از این کوه «صرفاً» به اشتیاق دیدن بلندی خارقالعادهٔ آن صعود کرده است. او بر بالای قلعهٔ این کوه نخست مسحور هوای لطیف و نامانوس کوهساران و منظرهٔ باز اطراف کوه می‌شود؛ و سپس برای تعالی معنوی بیشتر، تفرقی به کتاب *اعترافات*^{۱۸} آوگوستین می‌زند که این عبارت می‌آید:

مردمان با حیرت به کوههای رفیع، به امواج سهمگین دریا، به وسعت رودها، به اقیانوسی که عالم را احاطه کرده و به حرکت ستارگان چشم می‌دوزند؛ اما به خویشتن نظر نمی‌کنند!^{۱۹}

پترارک کتاب *اعترافات* آوگوستین را برحسب تصادف به همراه داشت. شاید اگر کتاب *دربارهٔ دین راستین*^{۲۰} او را می‌گشود به این عبارات تکان دهنده‌تر برمی‌خورد: «بیرون را جستجو مکن! به درون خویش بازگرد! حقیقت در درون انسان است!»^{۲۱}

در هر حال، نتیجه یکی بود. پترارک از اینکه عنان خویش را به دست هوای نفس سپرده بود سخت پشیمان شد و، به جای پرداختن به آنچه خاکی و فانی است، روی به تماشای درون نهاد.

به گمان ریتزر، مادام که تماشای طبیعت معطوف به چنین غایت یا غایاتی است امکان دست‌یابی به تجربهٔ زیبایی‌شناختی از طبیعت ممکن نیست.

با وقوع انقلاب کپرنیکی و توجه به خود طبیعت و اهمیت

(۱۴) آبی کلیسا به گروهی از علمای مسیحی اطلاق می‌شود که پیش از قرن هشتم میلادی اصول عقاید مسیحیت را تدوین کردند. — و.

15) Petrarch (1304-1374)

16) Mont Ventoux

17) Petrarca, *Dichtungen, Briefe, Schriften*, (Frankfurt, 1980), p.88-98.

18) *Confessions*

19) Augustinus: *Confessions*, x, 8, 15.

20) *De Vera Religionis*

21) Augustinus, *De Vera Religionis*, cap. 39, n.78.

یافتن امر جزئی از آن جهت که جزئی است و اعاده حیثیت به حس و شناخت حسی، بلکه پیشی گرفتن آنها از دیگر وسایل و انواع شناخت، و صرف نظر کردن از تلاش برای یافتن غایات محتوم برای وجود و ضرورت اشیا و اکتفا به تبیین علی-فاعلی و محوریت یافتن انسان در شناخت و عمل، نخستین شرط دریافت زیبایی شناختی از طبیعت فراهم شد.

علاوه بر این، باید فاصله‌ای زیست‌جهانی میان انسان و طبیعت پدید می‌آمد تا طبیعت «وحشی» از حالت «ترسناک» و «تهدیدکننده» حیات آدمی بودن یا «منبعی» صرف بودن برای بقای زندگی و «ذخیره»‌ای صرف بودن برای تأمین ابزارهای معاش خارج می‌شد و گرفتن موضعی زیبایی‌شناختی در قبال آن ممکن می‌گردید. انسانی که با شکار قوت لایموت خود را تأمین می‌کرد یا با عرق جبین و کدّ یمین به کشت زمین و پرورش دام می‌پرداخت به ندرت ممکن بود مجالی برای نگرستن به طبیعت از منظر زیبایی‌شناختی پیدا کند. برای آنکه طبیعت «وحشی»، یعنی طبیعت رام و اهلی نشده و خارج از سلطه آدمی، ارزش «مثبت» بیابد و «زیبا» تلقی شود، بایست فاصله‌ای زیست‌جهانی میان انسان و طبیعت پدید می‌آمد: انسان شهرنشین، که شهر را مظهر «آزادی» انسان از سلطه طبیعت به مدد «کار» عالمان و صنعتگران می‌دانست، بایست از دوگانگی انسان و طبیعت و بیگانگی انسان با طبیعت و تبدیل طبیعت به «عین» و «شیء» متعلق شناخت و عمل آدمی و انبار ماده و انرژی برای بهره‌مندی صرف مادی از آن به ستوه می‌آمد تا در اقدامی «جبرانی»، طبیعت، اکنون فارغ از هر «غایت عملی» و «علقه»، متعلق حکم «آزاد» زیبایی‌شناختی او گردد.

ریتر با توجه به این شرطهاست که مواجهه زیبایی‌شناختی انسان با طبیعت و برقراری پیوند فارغ از غایات بیرونی و علقه‌های عملی میان انسان و طبیعت را، که در حکم زیبایی‌شناختی ملاحظه می‌شود، پدیده‌ای تاریخی می‌داند. پدیده‌ای که پیدایش آن منوط به تحقق شرایط مذکور است و در بستر فرهنگ مغرب زمین در دو

سدهٔ اخیر پدید آمده و محصول دوران مدرن است. در برابر چنین نظریه‌ای، دیتر گرو^{۲۲} پای می‌فشارد که تجربهٔ زیبایی‌شناختی از طبیعت در جامعهٔ ماقبل مدرن، یعنی در همان بستر تلقی عهد باستانی از وحدت عالم، ممکن بوده است؛ یعنی در چارچوب مفهومی مابعدالطبیعی از طبیعت در سنت فیثاغوری-افلاطونی-مسیحی، که عالم اشیای طبیعی «کل»ی هماهنگ بود. او این تجربه را به هیچ روی مولود نوعی «جبران» ناشی از دوگانگی بنیادین جامعهٔ مدرن با طبیعت ندانسته^{۲۳} و آن تلقی از موضع زیبایی‌شناختی در قبال طبیعت را که ریتر و، پس از او، آدو مارکوارد^{۲۴} مطرح ساختند و آن را فعل «انسان جبرانگر»^{۲۵} دانستند، نقد کرده است. گرو این نگرش را مبتنی بر بینش هگلی از تاریخ و نظریهٔ «باخودبیگانگی»^{۲۶} او می‌داند، که در آن دو مفهوم «دوگانگی» و «آشتی» روان عالم با انسان نقشی اساسی دارند. گرو معتقد است که این نظریه ممکن است برای تبیین مقطع خاصی از دوران مدرن، که در آن توجه و علاقه‌ای ویژه به طبیعت پدید آمد، به کار آید؛ اما تعمیم آن و تبدیلش به یک اصل تبیینی کلی و جاهت ندارد و نمی‌توان آن را با مصادیق تجربی و قراین تاریخی تأیید کرد.

ریتر مدعی بود که فاصلهٔ زیست‌جهانی با طبیعت، که در جامعهٔ شهری و بورژوازی ثلث سوم سدهٔ هجدهم، هم آزادی از تهدیدهای طبیعت تلقی می‌شد و هم دربردارندهٔ نوعی احساس حرمان از جدایی با آن بود، شرطی ضروری برای «منظره» دیدن طبیعت است. به رغم هشدارهای ریتر دربارهٔ ساده‌سازی این پدیده و تبدیل آن به معیار تفکیک شهر از روستا، برخی از پیروان این نظریه قایل به این شدند که «دوگانگی ساختار زندگی شهری و روستایی در عهد باستان نیز به روشنی درک می‌شده و، در نتیجه، طبیعت دست‌نخورده در همان زمان نیز به گونه‌ای زیبایی‌شناختی دریافت می‌شده است»^{۲۷} این در حالی است که یقیناً در مورد عهد باستان، تقابل شهر و غیر شهر، چه به لحاظ فلسفی-موضوعی و چه به لحاظ تاریخی، با وابستگی متقابل آزادی فاعل حکم

22) Dieter Groh

23) D. U. R. Groh, *Weltbild und Naturaneignung*, (Frankfurt, 1991), pp. 92-149.

24) Odo Marquard

25) homo compensator

26) alienation

27) J. Ritter, *Landschaft: zur Funktion des Asthetischen in der modernen Gesellschaft*, (1974), pp. 159-167.

زیبایی‌شناختی از طبیعت (به واسطه سلطه بر آن از طریق «کار») و نیز فاصله میان آنها با تلاش برای برقراری پیوندی دیگر از نوع پیوند زیبایی‌شناختی برای تکمیل یا جبران این فاصله کمترین وجه اشتراکی ندارد؛ هرچند این سخن درست است که منحصر ساختن دریافت زیبایی‌شناختی از طبیعت به سده هجدهم به بعد در این نظریه وجه روشنی ندارد: مگر نه این است که نقاشیهای دوره رنسانس و اهمیت یافتن «منظره» در آنها مستلزم رویکردی زیبایی‌شناختی به طبیعت بوده است؟ آیا خود پترارک، که ریتر او را نمونه‌ای از حضور موانع بر سر راه دریافت زیبایی‌شناختی معرفی کرده است، «سراغزی برای کنجکاوای زیبایی‌شناختی درباره عالم و تجربه حسی از طبیعت» شناخته نشده است؟ آیا خود آن قطعه‌ای که از کتاب *اعترافات* یا *درباره دین راستین* از آوگوستین نقل شده حاکی از آن نیست که جماعتی، به جای پرداختن به درون، روی به تماشای بیرون نهاده و، در نتیجه، هدف ملامت آوگوستین قرار گرفته بودند؟

واقع امر این است که تصور اینکه پیش از دوران مدرن طبیعت، حتی طبیعت دست‌نخورده و بکر و «وحشی»، به منزله «منظره» متعلق دریافت زیبایی‌شناختی قرار نمی‌گرفته بسیار دشوار است. نظریه ریتر بیش از آنکه به شواهد تاریخی متکی باشد نوعی تبیین کارکردی^{۲۸} از چگونگی پیدایش دریافت زیبایی‌شناختی از طبیعت و، در نتیجه، از تأیید یا رد مبتنی بر شواهد تاریخی و مصادیق عینی مصون است؛ ولی به نظر می‌رسد که برای تبیین مدعای خود کافی نباشد.

درست است که دریافت زیبایی‌شناختی از طبیعت با دگرگونی در ارزش‌گذاری بر طبیعت دست‌نخورده و بایر یا به مهار آدمی درنیامده یا، به تعبیر ریتر، «وحشی» همراه بوده است و چنین طبیعتی مدتها در مقایسه با طبیعت آبادشده به دست انسان به نظر بی‌فایده و غریب و نامأنوس و تهدیدآمیز می‌رسید و از کانون توجه آدمی، و به ویژه داوری مثبت او، بیرون بود؛ به خصوص از آن جهت که با

28) functional

تصورات سنتی از معیارهای زیبایی، یعنی نظم ریاضی و موزون بودن و هماهنگی، چندان انطباقی نداشت و، در عوض، طبیعت آبداشده و شکل گرفته به دست انسان با این معیارها سازگارتر می نمود و با وصف «مفید» و «زیبا» مترادف تلقی می شد و آنچه بر خلاف آن بود «بی فایده» و «زشت» می نمود.

بعلاوه، تردیدی نیست که همین طبیعت در دوران مدرن ارزشی مثبت یافت و، در نتیجه، در الگو یا پارادایم نگرش به آن، دگرگونی فراوانی رخ داد؛ اما نسبت دادن این دگرگونی به سده هجدهم وجه روشنی ندارد، زیرا اولاً دگرگونی در تلقی نسبت به مفاهیم بنیادینی چون انسان و طبیعت و خدا و نوع رابطه میان آنها از سده های پیش آغاز شده بوده و ثانیاً این دگرگونی جز در بستر سنت پیشین فیثاغوری- افلاطونی- مسیحی ممکن نبود، به گونه ای که خود این دگرگونی را باید در امتداد آن سنت دانست و نه در تقابل با آن.

به لحاظ تاریخی نیز، شواهد متعددی وجود دارد که موضع گیری زیبایی شناختی در قبال طبیعت مدتها پیش از آنکه ادmond برک^{۲۹} و کانت تحلیل خود از امر زیبا و امر والا را عرضه کنند و روسو^{۳۰} شیفتگی فراوان خود به طبیعت و روی گردانی از شهر و تمدن را ابراز کند وجود داشته است. بعلاوه، طبیعت به منزله «کل» یکباره از دست نرفت و فاعل حکم زیبایی شناختی نیز دفعتاً به صحنه تاریخ نیامد.

مدتها پیش از آنکه طبیعت به گونه ای مادی به صورت «شیء» و «عین» و متعلق سلطه آدمی درآید، به تهدید آن از ناحیه علوم طبیعی «کپرنیکی» توجه شده بود و کوشش می شد که وحدت ایدئال آن بر مبنای عالمی مسیحی-افلاطونی حفظ شود. بعلاوه، افزایش ارزش حس و تجربه حسی و عطف توجه از آنچه جنبه ایدئال داشت به آنچه جزئی و فردی است و فراتر رفتن فاعل شناسا و فاعل حکم زیبایی شناختی آن نیز یقیناً بسیار پیش از دورانی که ریتز

29) Edmund Burke
(1729-1797)

30) Jean Jacques Rousseau
(1712-1778)

به آن اشاره دارد آغاز شده است.

با وجود انتقادهای گرو به نظریه ریتز، که به نظر می‌رسد در برخی موارد وارد هم باشد، می‌توان گفت که صرف‌نظر از جنبه تاریخی موضوع و کوشش ریتز برای تثبیت تاریخی پیدایش نگرش زیبایی‌شناختی به طبیعت، سه شرط او برای پدید آمدن و شکل گرفتن حکم زیبایی‌شناختی مدرن درباره طبیعت قابل تأمل و زمینه‌ساز تحلیل چگونگی و مؤلفه‌های پدید آمدن امری چون دریافت زیبایی‌شناختی از طبیعت است. این سه شرط عبارت است از:

- ۱) فاعل زیبایی‌شناختی ادراک‌کننده تجربه زیبا و والا؛
- ۲) نگاه زیبایی‌شناختی به طبیعت بیرونی فارغ از غایت عملی، یعنی شهودی که به گونه‌ای «آزاد» و به دور از علقه‌ها از مشاهده طبیعت بهره‌مند شود و صاحب آن احساس لذت و خوشایندی کند؛
- ۳) دریافت «کل» طبیعت از طریق درک زیبایی‌شناختی به‌صورت آنچه از طبیعت بر ما نمودار می‌شود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی